

((فوائد قرین))

قرین‌های ما یعنی افراد خانواده و اطرافیان ما به دو شکل روی ما تاثیر می‌گذارند:

اگر در من‌ذهنی باشیم و در خودمان حاضر نباشیم و واکنش نشان دهیم و با حرف و عمل‌های آن‌ها اتفاق بیفتیم، روی پیشرفت ما تاثیر منفی خواهند داشت. اما اگر ما حواسمان باشد که در هر اتفاقی در خودمان حاضر باشیم و پیغام اتفاق را بگیریم، اطرافیان ما پله‌ای خواهند بود برای پیشرفت معنوی ما و اتفاقاً ما باید دعاگو و شکرگزار وجود آنها باشیم؛ چون ما خودمان قادر به انداختن هم‌هویت‌شدگی‌ها نیستیم، فقط با تسلیم در اتفاقاتی که خدا توسط اطرافیان ما پیش می‌آورد، همانیدگی‌ها از مرکز ما برداشته می‌شوند.

گفت: نیکویی ازینها دیده‌ام
من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام

خُبث و ظلم و جور چندان ساختند
که مرا از شر به خیر انداختند

هر گَهِی که رُو به دنیا کردمی
من ازیشان زخم و ضربت خوردمی

کردمی از زخم، آن جانب پناه
باز آوردنم می گُرگان به راه

چون سبب‌ساز صلاح من شدند
پس دعاشان بر مَنست، ای هوشمند
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۸۶ تا ۹۰)

ولی ما در اتفاقات به‌جای رضا داشتن شکایت می‌کنیم:

بنده می‌نالد به حق از درد و نیش
صد شکایت می‌کند از رنج خویش

حق همی‌گوید که: آخر رنج و درد
مر تو را لابه‌کنان و راست کرد
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۹۱ و ۹۲)

اگر ما طالب زنده شدن به خدا هستیم، باید فضا را باز کنیم و در آرامش فضای گشوده‌شده راضی باشیم تا عنایات خدا ما را از شر همانیدگی‌ها آزاد کند:

تو از خواری همی نالی، نمی بینی عنایت‌ها
مخواه از حق عنایت‌ها و یا کم کن شکایت‌ها

خُنْک جانی که خواری را به جان ز اوّل نَهَد بر سَر
پی اومید آن بختی که هست اندر نهایت‌ها
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹)

اگر در اتفاقاتی که توسط همسر، فرزندان و اطرافیان بر ایمان پیش می‌آورند صفر باشیم و راضی، می‌بینیم که آن‌ها واسطهٔ رسیدن ما به فضای یکتایی هستند:

مر عَسَس را ساخته یزدان سبب
تا ز بیم او دَوَد در باغ، شب

بیند آن معشوقه را او با چراغ
طالب انگشتری در جوی باغ

پس قرین می‌کرد از ذوق آن نَفَس
با ثنای حق، دعای آن عَسَس
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۵۳ تا ۵۵)

-عَسَس: داروغه
-ثنا: حمد و ستایش

از عَوانی مر ورا آزاد کن
آنچنانکه شادم، او را شاد کن
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷)

بر همه زهر و، بر او تریاق بود
آن عَوان پیوند آن مشتاق بود
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۴)

و بدانیم که مقصود زندگی از هر اتفاقی: یا آزاد کردن ما از یک همانیدگی هست، یا تمرینی برای صبر بیشتر و گشوده شدن بیشتر فضای درونمان.

یارِ بد نیکوست بهر صبر را
که گشاید صبر کردن صدر را
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۰۷)

بنده آنم که مرا، بی‌گنه آزرده کند
چون صفتی دارد از آن مه که بیازرد مرا
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۳)

در حقیقت هر عدو داروی توست
کیما و نافع و دلجوئی توست
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۴)

تو را هر آنکه بیازرد، شیخ و واعظ توست
که نیست مهر جهان را چو نقش آب قرار
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۳۴)

چون گزیدی پیر، نازک دل مباش
سست و ریزیده چو آب و گل مباش

گر به هر زخمی تو پُر کینه شوی
پس کجا بی‌صیقل، آینه شوی؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۷۹ و ۲۸۸۰)

و در آخر غزل زیبای ۱۱۹۷ که پیغام تلفنی خانم بهار از کالیفرنیا برای من انگیزه‌ای شد که این غزل را حفظ کنم و خیلی خیلی در چالش‌ها برای من مفید بوده و هست:

غزل شماره ۱۱۹۷:

اگر آتش است یارت، تو برو در او همی‌سوز
به شبِ فراقِ سوزان تو چو شمع باش تا روز

تو مخالفت همی‌کش، تو موافقت همی‌کن
چو لباس تو درانند، تو لباس وصل می‌دوز

به موافقت بیابد تن و جان سماعِ جانی
ز رباب و دف و سرنا و ز مطربان درآموز

به میان بیست مطرب، چو یکی زند مخالف
همه گم کنند ره را چو ستیزه شد قلاوز

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟
تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز

که یکی چراغِ روشن ز هزار مُرده بهتر
که به است یک قدِ خوش ز هزار قامتِ کوز
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۹۷)

- ستیزه: لجوج شدن، به عناد افتادن
- قَلاوز: پیشرو لشکر، رهبر، راهنما
- مُرده : خاموش
- کوز: گوژ، خمیده

زهرا از خمین